

بنام خدای بخشاینده مهر بان

در قسمت واردات از دیوان شاه داعی شیرازی چاپ تهران ص ۲۸۲ غزل مثلثی است مشتمل بر سه بند . بیت اول هر بند بلهجه محلی . بیت دوم بزبان فارسی دری . بیت سوم بزبان عربی . چون همه ادیبان و سخنگویان این زمان آشنائی کامل بلهجه محلی و زبان عربی ندارند شایسته دیدم شرح مختصری با تشکیل کلمات که فهم الفاظ و معانی ابیاترا آسان کند بر آن بنویسم تا اندک خدمتی بادیات فارسی کرده باشم .

شرح غزل مثلثی از شاه داعی شیرازی

وَ اَنْتَظَارِ بِمُرْدِمِ نَه هَاجِيَه سَاقِي جَامِ مَغْرَبِ بُوْتِ دَل تيره صَاف وُ رُوشَن جَامِ
(وَ انتظار) با فتح واو بجای بانتظار آمده . چنانکه در بیت ۱۳۱ و بیت ۲۸۸ کان ملاحظت. صورت ز انتظار در نسخه چاپی مخالف نسخه خطی و غلط است .
(بِمُرْدِمِ) با کسر دال گفته میشود . چه ماقبل ضمیرهای متصل در این لهجه مکسور می آید .

(نَه) اینجا حرف نفی است .

(هَاجِيَه) بجای بدهی = میدهی . آمده . (ها) بجای بای زائده بر فعل وجیم بدل از دال و ه در آخر بجای یاء ضمیر مخاطب است و ه اصلی پیش از آن را انداخته اند .
(توضیح) از تتبع مشتقات این ماده بدست می آید که تبدیل دال بجیم اختصاص بفعل مستقبلی دارد که تنها یکحرف دال از آن مانده باشد . مانند هَاجِمِین = بدهم در بیت ۲۴ : اَي سِرُّ بُوْكِيَه نَه رُزِ خِيَسِرِ نَبِيَشِ كَفْتِ فَرْدَا مَه هَاجِمِینِ اَعْلَى مَنَصِيبِ

لیوا - و میجیم بجای میدهم در بیت ۲۰۶ کان ملاحظ: میزتی رُی توومه جان میجیم و عقلم میگوت شرمستی نی آنه آن حَضْرته جان هین چیه متاع . و بیجیم = بدهم در بیت ۱۴۴ سه گفتار : از دم ای مِت نِشْنی نیک بیجیم وحی این ازای و الهام رام . بخلاف فعل ماضی مانند دا = داد. در بیت ۴۵ کان ملاحظ: آله الله چیش آورد از سر زلف تو صباکه جن مش خه و با داودلم بودیوا. و فعل امر ماندهاده = بیده در بیت ۸۱ سه گفتار: فیکر بیکان ذکر بیکان هاده نان نان آغرت نیست عوض هاده جان و مصدر مانند هادات = بداد و داداد. در بیت ۷۲ سه گفتار: بوت و نبوت انکسئه شان هین یکی نیست نه هادات خدایشان شکی و فعل مستقبلی که بیش از یک حرف داشته باشد مانند می دت = میدهد. در بیت ۱۴۶ کان ملاحظ: که عاشقی بر آئی دل کیه بازمیدت یار. (مغیر) بجای مگر می آید با تبدیل کاف فارسی بغین .

(بیوت) بجای بیود = بیاشد. فعل مستقبل التزامی از بودن .

(روشن) با ضم را گفته میشود. چنانکه در بیت ۱۱ کان ملاحظ تشکیل شده: آفتاو روشنین ای و نه جنب نور ای انوار کاملان و مثل هیست چوسها. همچنین روشنی در بیت ۳۵۷-کان ملاحظ .

(جام) بجای جانم آمده . این کلمه که در قافیه بیت است و نمیتوان در آن تصرفی کرد جواز حذف نور را از لفظ جان مسلم میدارد و از اینجا میتوان گفت صورت جانم با نون ساکن در بیت ۳۴۲ کان ملاحظ: تِشْنه بو جانم و یکجرعه او خَش نه تَخْه چشمه معرفت خم چه زلالین امروز: هم در اصل جام بوده و نویسنده آنرا بسهو جانم نوشته، چه با شیوع و رواج تخفیف در این لهجه اثبات نون ساکنی میان دو حرف ساکن لزومی ندارد. با اینکه حذف نون از لفظ جان در ابیات دری نیز دیده میشود. چنانکه در این رباعی شیخ شیراز :

ای مطرب از ان حریف پیغامی ده و این دلشده را بعشوه آرامی ده
ای ساقی از ان دور وفا جامی ده و رشک بسرد حسود گو جامی ده

یعنی: من بانتظار مردم. ساقیا جامی نمی‌دهی مگر دل تیره صافی و جانم روشن
بباشد = بشود .

۲- بیار آتش عشق و پخته کن درویش که سوختم بغم آنکه چند باشم خام.
۳- أَفِضْ عَلَيَّ وَ أَنْعِمْ بِمَا آجَدْتْ لَهُمْ وَلَا أَقُولُ كَمَنْ ضَنَّ خَصِيصِ الْإِنْعَامِ.

(أَفِضْ) فعل امر مخاطب مفرد مذکر. اجوف یائی از باب افعال. أَفَاضَ يُفِضُ إِفَاضَةً. افاضه در اصل افیاض بوده یاء انرا قلب بالف کرده اند و الف بعلت التقاء ساکنین افتاده بعوض آن تاء مصدری در آخر کلمه درآمده. یاء عین الفعل در أَفِضْ هَمْ بعلت التقاء ساکنین افتاده و همزه آن مانند همزه در فعل ماضی «أَفَاضَ» و مصدر «إِفَاضَهُ» همزه قَطْع است .

(عَلَيَّ) مؤلف است از علی حرف جار و یاء ضمیر متکلم. الف علی قلب بیا و در یاء ضمیر ادغام شده .

(أَنْعِمْ) فعل امر مخاطب از مصدر انعام بوزن افعال است .
(مَا) اسم موصول است. مبنی غیر متصرف. معرّف بصله که در اشیا بکار میرود .
(آجَدْتْ) فعل ماضی مفرد مذکر مخاطب، اجوف واوی. در اصل آجودت بوده .
و او را بعد از نقل حرکت آن بماقبل، قلب بالف کرده و بعلت التقاء ساکنین انداخته اند.
(كَمَنْ) مؤلف است از کاف جار. اداة تشبیه. و مَنْ اسم موصول که در اشخاص بکار میرود .

(ضَنَّ) فعل ماضی. صیغه مفرد مذکر غائب. مضاعف از باب دوم و چهارم، ثلاثی مجرد مصدر مشهور آن ضِنَّه بکسر اول است .

(خَصِيصِ) فعل امر مخاطب است از مصدر تخصیص بوزن تفعیل .

یعنی: بر من بخشش خود را سرشار کن و آنچه را برای آنها نیکو داری و پسندیده باشی بآنها ارزانی دار - و من چون کسی که بخل ورزیده است نمیگویم انعام خود را ویژه من گردان .

۴- یقین که کام مه از قاف تا و قاف توهه غه عمر بوت آغه سیمر غه میرسیم مه و کام (مه) با میم مضموم بجای من ضمیر متکلم منفصل است .
 (هیه) با هاء مکسور بجای هستی فعل مخاطب و هاء دوم بجای یا ضمیر مخاطب است مانند هاء در سیمرغه .

(غه) با فتح غین مخفف غر بجای گر مخفف اگر حرف شرط است و ه برای بیان حرکت .

(بوت) بجای بود بمعنی باشد آمده مانند بیوت در بیت اول .
 یعنی: یقین که مراد من از کران تا بکران روی زمین تو هستی. گر عمر باشد اگر سیمرغی من بکام خود میرسم .

۵- منت بجویم و آخر بیابمت آری بهمدگر برساند مگر دو کوه ایام
 در این بیت اشاره بمثل مشهوری شده که میگویند کوه بکوه نمیرسد ، آدم بآدم میرسد .

ولی نویسنده در هر مصراع اشتباهی کرده یکی بجای بجویم. بجویمت نوشته که موجب تکرار ضمیر مخاطب و اختلال وزن بیت است و دیگر بجای نرساند، برساند که خلاف معنی مراد را میرساند .

۶- أَشْمُ رَأِيحَهُ الصُّدُغِ قُلْتُ كَفَّ كَفْتُ أَقَى التَّنْسِيمِ جَالِ كَرَامٍ قُلْتُ بِالْأَقْمَامِ
 (أَشْمُ) فعل مستقبل، صیغه متکلم، مضاعف، از باب اول ثلاثی مجرد .
 (صُدُغ) بضم اول بُناگوش و موئی که بر بناگوش باشد .

(قُلْتُ) فعل ماضی-مفرد مذکر، مخاطب، اجوف واوی، از باب اول ثلاثی مجرد.
 در اصل قَوْلْتُ بوده و او قلب بالف و الف بعلت لتقاء ساکنین افتاده. اعلال قُلْتُ صیغه متکلم نیز همچنین است .

(كُفِّ) فعل امر حاضر، مضاعف، مفرد مذکر، از باب اول ثلاثی مجرد، در آخر آن فتح و کسر و ضم هر سه جائز است .

(كَفَّتْ °) فعل ماضی، صیغه مفرد مؤنث غائب، ناقص یائی، در اصل كَفَيْتْ ° بوده. یا پس از قلب بالف بعلمت التقاء ساکنین افتاده.

(آئی °) فعل ماضی، صیغه مفرد مذکر غائب. ناقص یائی از باب دوم ثلاثی مجرد - لازم.

(بالاکرام) باء جاره برای تعدیه یا بمعنی مصاحبه است ای مصاحباً بالاکرام.
(بالاتمام) جار و مجرور خبر از مبتدای محذوفی است «الاکرام بالاتمام» مؤول بجملة انشائیة.

یعنی: موی مشکبوی بُناگوش ترا میبویم، گفتمی خود را بازدار بس است. نسیم بدلتوازیم وزید. گفتم نوازش را بیایان برسان.

۷- دَلِمَ که خوش که غم عَشِقْتِ اَرْخُورِمِ هِمِهَ سَالِ مُصِیْبَتِ غَمِ عَشْقِ تَوْهَسْتِیْنِ اِمْرُوعَامِ
(کِه) با کاف مکسور بجای کرد آمده مانند نه عینُه دل مه جلاوه کِه جمال قید م.
(هِمِه) همه جا بکسر ها و فتح میم تشکیل شده.

(هِسْتِیْنِ) با کسر ه و ت و نون زائده ساکن بجای هست آمده.
(امرو) با همزه مکسور مخفف امروز است. مانند: تویی کیم نه تئی چیش چه جَمالین ° امرو کیم دو عالم پیش. دل خاور خیالان امرو.

یعنی: دلم را این خیال خوش کرد که اگر همه سال غم عشق تو میخورم امروز مصیبت غم عشق تو عام است. اشاره بمضمون اَلْبَلِیَّةُ اِذَا عَمَّتْ طَابَتْ کرده است.

۸- نه جوش میزند این دم چو کاسه خون چشم روانه است مرا خون دل ز دیده مدام
۹- دَعِ الْمَلَامَةَ یا دَاعِ وَاَدْعُ بِالْحَسَنَةِ وَاَيُّ مَوْعِظَةٍ كَالَّتِي جَرَتْ بِغَرَامِ

(دَع °) فعل امر حاضر، مثال واوی از باب سوم ثلاثی مجرد. فعل ماضی ومصدر آن متروک یا قليل الاستعمال است.

(داع) اسم فاعل است از دعا یدعو- منادای مرخم بحدف آخر- وازان اشاره بنام

گوینده شده.

(أَدْعُ) فعل امر حاضر از ماده دعاء و دعوه . با زیادت همزه وصل مضموم که در درج کلام می افتند. در نسخه چاپی صورت واداع بجای وادُع غلط است .
(أَىُّ) با همزه مفتوح و یاء مشدد اسم موصول مشترک، معرب، لازم الاضافه. در این ترکیب مبتدأ است و جمله بعد از آن خبر .

(جَرَّتْ) فعل ماضی، مفرد مؤنث غائب ، از جری یجری- ناقص یائی-اعلال آن مانند كَفَّتْ ° .

(بِغْرَامٍ) غرام بمعنی دوستی تند و آتشین، در تقدیر مضاف است . ای بگرامی .
یعنی: ای خواننده براه خیر وصلاح سرزنش را واگذار و بخوشخوئی اندرزده،
و کدام اندرز مانند آنچه مرا در عاشقی روی داده است خواهد بود .

در این بیت اشاره بآیه ۱۲۵- ازسوره نخل کرده: اُدْعُ إِلَيَّ سَبِيلَ رَبِّكَ بِالْحَيَاةِ
وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ : بخوان مردم را براه پروردگار خود با فرزانهگی و اندرز نیکو .